

برپا بود هر يك ماه تجمع داشتيم و ما توی تهران و شهرستان‌ها می‌رفتيم و صحبت می‌کرديم. زمانی شده بود که بحث انتخابات بود و ما می‌رفتيم دفتر پژوهش‌های مجلس و آقای لاریجانی به ما پول می‌داد و شبکه کامپیوتری داده بود به ما و ما می‌رفتيم شهرستان‌ها. ما می‌رفتيم بیرجند و شیراز و تبریز و مشهد و همدان که می‌رفتيم در دانشگاه اختلافات بچه‌های دانشجو با دفتر تحکیم وحدت زیاد بود، ما می‌رفتيم توی این شهرستان‌ها. اصطلاح آقای الله کرم این بود که از آب گل آلود ماهی بگیريم. حرکات ما داشت سمت و سوی انتخاباتی می‌گرفت ولی خب زیاد حول و ولا نداشتيم. تا این که شنيديم ميرحسين موسوی انصراف دايم داده ولی آقای ناطق‌نوری را مجمع روحانیون کاندیدا کرده است. آقای سعید امامی گفت حریف ما ميرحسين موسوی خیلی قدرنیست. دفاع از آقای ناطق‌نوری هم برای ما حجت بود. حسین الله کرم از این جلسه که آقای «سازور» بود با «سردار فرج‌مرادیان» سوار شدیم رفتيم هتل انقلاب. همیشه ما يك ارتباطی با وزارت اطلاعات داشتيم. البته این ارتباط با وزارت کشور هم بود. آن‌ها به ما می‌گفتند امروز درگیری شود. در هتل انقلاب بعد از چند دقیقه پذیرایی به ما گفتند که الان حاج آقا می‌آید. جلسه حاج آقا امامی حدود هفت و نیم هشت شروع شد که تا سه و نیم چهار بعد از نیمه شب طول کشید. ایشان به عنوان يك عنصر اطلاعاتی گفت آقای خاتمی، ایشان بنی‌صدر دوم

انقلاب هستند و کلی سند و مدرک آورده بود، سند و مدرک را بعداً از ما گرفتند. عکس‌های او در هامبورگ و صحبت‌ها و بعضی از ارتباطاتشان و يك سری از کتاب‌ها در زمان وزارت ارشاد ایشان بود که در ویژه‌نامه شلمچه و یالثارات و بعضی از هفته‌نامه‌ها چاپ شد. ایشان آقای خاتمی ستادی در سمیه داشتند که الان روزنامه مشارکت شده است. ایشان گفتند (آقای امامی) نا امن ترین محل باید آنجا باشد و گفتند که آقای سازور و فرج! شما باید کاری کنید در تهران که کسی جرأت نکند بروشور آقای خاتمی را پخش کند (به کسی که بروشور آقای خاتمی را پخش کرد چاقو زدند) چون انتخابات در زمان ماه محرم بود. در ایام عزاداری کاری کنید که يك مشت آدم لایبالی دنبال آقای خاتمی هستند. اگر آقای خاتمی رئیس جمهور شوند و او ایلا می‌شود.

سعید امامی گفت زمانی که مسلمانان وارد مکه شدند

دو گروه بودند:

سواره نظام

پیاده نظام که جلوی اسب‌ها می‌دویدند

یکه‌و که وارد مکه شدند کفار قریش یالهو یالهو شعار می‌دادند حضرت رسول اشاره می‌کرد به پیاده‌ها و می‌گفت جواب این‌ها را بدهید. آن‌ها می‌گفتند الله عز وجل. يك موقع با سنگ و با نیزه حمله می‌کردند که آن موقع حضرت اشاره می‌کرد به سواره نظام که حمله کنند. پیاده نظام حزب الله

هستند که شمائید. سواره نظام هم جندالله است که ما هستیم. شما اگر به وظیفه خود خوب عمل کنید ما هم به وظیفه خود خوب عمل می‌کنیم. خلاصه جلسه پربار بود.

سعید امامی همانجا زنگ زد به اخوی سیدمرتضی نبوی گفت این‌ها يك ویژه‌نامه‌ای در می‌آورند به نام ویژه‌نامه حزب الله که برایشان چاپ کنید. و به یکی دیگر آقای حسین صفار هرندی معاونت فرهنگی نشریه کیهان که هنوز هم این مسئولیت را دارند. نامه‌های شهید آوینی و آقای خاتمی شبنامه‌هایی که توی اصفهان و تهران پخش کردیم می‌رفتیم خدمت ایشان و خلاص این قضیه راه افتاد و بعداً کارناوال شادی بود که راه افتاد و آقای ذوالقدر سرآن گیر افتادند. پاترولی که بعداً اشاره می‌کنم بچه‌ها با آن می‌رفتند سرقت مسلحانه در آن فیلم هست. آقای مرتضی مجیدی که الان در رابطه با ترور آقای حجابیان دستگیر شده راننده پاترول بود. پاترولی بود مربوط به حوزه نمایندگی ولی فقیه که تحویل آقای صفدری تبار بود که پسرشان و مرتضی سوار پاترول بودند. بعداً که ما می‌دیدیم آن‌ها هستند می‌خندیدیم «پاچرو» قرمز رنگ نیزار ماشین‌هایی بود که مال ما بودند.

کارناوال ۱

فیلم را حکیم صوری به الله کرم داد و آقای بادامچیان ۲-۵ میلیون پول داد که ما رفتیم فیلم خام خریدیم و داد به آقای گودرزی او هم برد به دفتر آقای میرسلیم و آقای میرسلیم

هم گفت بدهید به دفتر یا لثارات و آن را تکثیر کنید. موسسه رسانه‌های تصویری فیلم را تکثیر کردند و ما برای امام جمعه‌ها و نماینده‌ها فرستادیم. ایام ماه محرم بود و بهترین استفاده تبلیغاتی را می‌شد کرد. به همه هیأت‌های تهران يك نسخه دادیم. در دهنه شاه عبدالعظیم فیلم را نمایش دادیم. در بهشت زهرا این فیلم را نشان دادیم. مسعود ده نمکی می‌گفت ببینید این‌ها چه بی‌دین‌هایی هستند. آقای سازور به منصور ارضی گفت نزد رهبری بگو این مسایل را که ما داریم در عاشورا عزاداری می‌کنیم معاویه زمان دارد شادی می‌کند. در خیابان کارناوال راه می‌اندازد. در آن دهه سریال امام علی از تلویزیون پخش می‌شد که منصور ارضی می‌گفت معاویه زمان.

باغی بود در اوین مربوط به آقای مهدوی کنی که بچه‌ها توی آن جمع شده بودند. از مسجد فرشته به ما زنگ زدند هرکی می‌آید به خاتمی رأی می‌دهد. دو تا اتوبوس از مفساد اجتماعی گرفتیم هرکسی را که احساس می‌کردیم به خاتمی رأی می‌دهد وارد اتوبوس می‌کردیم. این‌ها را در مفساد اجتماعی خالی می‌کردیم. یا بچه‌ها ایست بازرسی می‌گذاشتند. آن‌هایی که فکر می‌کردیم به خاتمی رأی می‌دهند به عنوان بی‌حجاب یا همراه داشتن نوار می‌گرفتیم خلاصه با همه کارشکنی‌ها قضیه انتخابات به وجود آمد و بچه‌ها دو سه روز خانه نشسته بودند و در حالت بهت بودیم. فکر نمی‌کردیم که چنین موضوعی اتفاق بیفتد. بعد از آن آقای الله‌کرم زنگ

زد و گفت بیایید دانشگاه امام صادق، بیشتر راجع به قضیه دوران مشروطیت آقای مهدوی کنی گفت در زمان آقای هاشمی فسادی نبود الان فساد هست و باید با آن مبارزه کرد.

تزنه برنده و نه بازنده مطرح شد و این که هیچ چیز عوض نشده، و اگر آقای خاتمی رئیس جمهور شده کراستا به خاطر حکمی که مقام معظم رهبری به ایشان می دهد ایشان را قبول داریم. و الا ما هنوز روی حرف های خود هستیم. ولی در عین حال بچه ها يك نوع خویشتن داری درپیش گرفته بودند. در بیانیه هایمان می نوشتیم رئیس جمهوری محترم اما به خون ایشان تشنه بودیم. بچه ها دوباره به هم نزدیک شدند. آقای کرباسچی ساختمان لارستان را به ما تحویل داد که قبلاً تحویل حراست شهرداری بود. مدیر مسئول نشریه صبح آن جا آمد و قرار شد جبهه مقاومت اسلامی را در آن جا تشکیل دهیم. بخش مطبوعاتی چند نشریه داشت. نشریه شلمچه، صبح، روزنامه قدس روزنامه کیهان و جلسات خیلی خوبی بود و موفق شدیم که همه این ها را دور هم جمع کنیم. نزدیک عید فطر بود آقای شریعتمداری مدیر کیهان و آقای که به عنوان نماینده روزنامه قدس در تهران بود، آقای بادامچیان و اغلب بچه های نشریه بودند و آنجا بحث شد که گروه مشارکت داشت راه می افتاد و ما می گفتیم دو جبهه مقابل هم به وجود آمده جبهه مقاومت و جبهه کفر. استراتژی این بود که مابین اصلاح طلبان را وارد فاز بحران کنیم که این ها بدانند درمان این بحران جز با

نسخه‌های جناح راست دوائی ندارند. جلسه‌ای که ما با آقای عسکراولادی داشتیم بنده با آقای الله‌کرم و سازور، ایشان گفت شما بیایید بحرانی سیاسی ایجاد کنید. بحران اقتصادی راجه‌های دیگر به وجود می‌آورند. شما امید جامعه روحانیت و جناح راست هستید. شما اگر مثلاً آقای خاتمی می‌آید دانشگاه شریف سخنرانی می‌کنند من که نمی‌توانم بیایم شعار بدهم. تکبیر بفرستم. مایک عده رفته بودیم جلونشسته بودیم تا آقای خاتمی شروع به سخنرانی کرد بلند می‌شدیم تکبیر می‌گفتیم. جبهه مقاومت اسلامی با فشار همه جانبه فرسایشی در حال شکل گرفتن بود. حرکات دیگری هم بود. پنج شش نشریه داخلی، «جبهه»، «رزمنده»، از خون تا شبیخون که اغلب بولتن‌هایی بود از نیروی انتظامی سپاه، تا تشکل‌های اسلامی همسو در ستاد مشترک سپاه تکثیر می‌کردیم. بحث استفاده ابزاری که می‌خواهم بگویم این است که یک روز آقای باهنر ما را در میدان محسنی که دفتری داشت دعوت کرد. دفتر بخش ماشین حساب که مربوط به خودش بود قضیه آقای عبدالله نوری خیلی پیچیده بود و به من گفت آقای مهاجرانی نسخه‌ش پیچیده شده و شما ابراهیمی فقط یک موج در جامعه راه بیاندازید شما مطمئن بشوید که ما می‌خواهیم ایشان را استیضاح کنیم. ۴-۵ بولتن را به دفتر علما و مسئولین نظام می‌فرستادیم به عنوان شگرد کار. رفتیم قم و مشهد پیش آقایان فاکر به هر جهت خیلی از شهرستان‌ها می‌رفتیم که پولش را آن‌ها می‌پرداختند. از

مشهد به خرمشهر می‌رفتیم. وقتی رفتیم قم دفتر آقای نوری همدانی ۵ - ۴ میلیون تراول چک که آقای باهنر برای ایشان داده بود و پیش او گفتیم که این آقا (عبدالله نوری) دارد از آقای منتظری علناً دفاع می‌کند او هم گفت که خاطرتان جمع باشد بعد از درس خارج راجع به این قضیه صحبت می‌کنم. دفتر آقای مصباح رفتیم، ایشان گفت استیضاح به درد ایشان نمی‌خورد. ما گفتیم که حالا شما استیضاح را یک جوری انجام بده و بعد از آن توی کوچه پس‌کوچه یک جوری می‌کشیمش پائین.

قم و تهران شلوغ شد. تحکیم وحدت هم آن موقع یک کارهایی کرده بود که آقای نوری سخنرانی کرده بود. اما بهترین چکش این بود که این آمده از غارتگر بیت المال حمایت کرده و این غارتگر بیت‌المال که همان آقای کرباسچی بود چقدر به ما پول می‌داد. اما ما نمی‌فهمیدیم که آن بالا چی می‌گذرد. بعداً فهمیدیم در همان مواقع گیرودار حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی که این و آن را می‌گرفت. دو هفته قبل از دستگیری آقای کرباسچی در تالار شهرداری شورای ما با ایشان جلسه داشتیم و به ما قول همکاری می‌داد. گفت بودجه ای برای شما گیر می‌آورم. حالا اما ما می‌گفتیم از غارتگر بیت‌المال حمایت کرده و وزارت کشور را مرکز سیاسی خودش کرده است.

آقای امانی با فشار بازار را تعطیل می‌کرد و عبدالله

نوری استیضاح شد و از وزارت کشور برکنار شد. در آن ایام دوالی سه کار دیگر هم داشتیم. یکی مسئله دفتر تحکیم و دیگری مسئله اصفهان و عبدالله نوری شد. عبدالله نوری مشاور توسعه سیاسی رئیس جمهور شد و دو سه سخنرانی کرده بود راجع به آقای منتظری و یکی راجع به حقوق مخالفان. يك بار دیگر ما رفتیم دفتر آیت الله نوری همدانی و مصباح که بحث آقای نوری بود. آقای نوری همدانی می گفت که خیلی از دوستان را پیش آقای نوری فرستادیم اما ظاهراً عناد دارد ما نتوانستیم ساکتش کنیم اما شاید شما بتوانید ساکتش کنید. آقای مصباح گفت که يك مرد یا يك جوان از بین شما پیدا نمی شود که او را خفه اش کند و ما گفتیم يك سری صحبت می کنیم. ایشان (مصباح) در جواب گفت نه آقا چون صحبت دیگر چه؟ ما می خواستیم يك سری تجمع داشته باشیم چهار پنج نفر از دانشجویان داخل مسجد دانشگاه تهران در اعتراض به آقای نوری اعتصاب غذا کنند و گفتیم اگر موافق باشد چنین کاری را در مجموعه راه بیاندازیم. ایشان گفت اعتصاب چه. خفه اش کنید. هم خود را راحت کنید هم اسلام را راحت کنید. دستور کار ما این بود که يك گوشمالی به نوری بدهیم. يك شب آقای الله کرم به ما زنگ زد و گفت فلانی بلند شو بیا خانه ما. گفت آقای عبدالله نوری قرار است در مشهد سخنرانی کند. بلیط هواپیمارا به اسم من و دو بلیط open گرفته بود. فرج و حکیم صوری هم با ما آمد. به مشهد رفتیم. در مشهد

آقای فرج چاقوی بزرگی داشت که روی آن نوشته شده بود «مکافات» گفتم برو جلو تریبون بنشین. هر موقع من به تو اشاره کردم می گویی کیف مرا دزدیده اند. شلوغ کن و مجلس را به هم بزنید. بعد بیا جلو دست عبدالله نوری را بگیر و ما می زنیم.

سخنرانی شلوغ بود. يك آقای آمد جلو و به من گفت کاری نمی خواهید بکنید. من هم کمی مشکوک شدم و تلفن زدم به حسین الله کرم و گفتم یکی از اطلاعاتی ها ما را صدا زد و گفت کاری نمی خواهید بکنید. من هم به او گفتم کاری نمی خواهیم بکنیم. ما آمدیم زیارت فهمیدیم آقای نوری سخنرانی دارد آمدیم سخنرانی را گوش کنیم. حسین الله کرم به من گفت با چاقو او را نزنید. شلوغ کنید. شلوغ شد و يك سری از مردم و يك سری از طرفداران عبدالله نوری كتك خوردند و ما سوار ماشین شدیم و زیارت کرده و همان شب برگشتیم. در جلسه بعدی با آقای جنتی که او گفت: هر کسی در راه ساکت کردن نوری قدمی بردارد سرباز گمنام امام زمان است. برای من کمی اتمام حجت شد و با آقای الله کرم صحبت کردم. او گفت حمله به نوری حمله به اصلاحات دولت است. با حمله به ایشان با يك تیر دوشان می زنیم. هم دولت را فلج می کنیم، هم يك ثواب ضروری انجام می دهیم. و دیگر این که موج ایجاد کنیم. همیشه موج ایجاد کردن خیلی به نفع ماست. جامعه ساکت بود. ما نمی توانیم موج ایجاد کنیم. وقتی جامعه ساکت بود ما هیچ

حرفی نمی توانیم بزنیم. اما تسویه حساب های سیاسی و اعلام موجودیت ها در شلوغی ها بود وقتی جامعه ساکت بود ما محلی از اعراب نداشتیم. در این کش و قوس يك شب زنگ زد و به من گفت سریع بیا خانه. یکی از محافظ های عبدالله نوری (پاسدار) ظاهراً به الله کرم یا ذوالقدر گفته که آقای عبدالله نوری آماده باش داده و همه محافظ ها جمع شدیم و گفته من فردا به نماز می روم و داخل مردم می نشینم. ما گفتیم که بهترین محل و بهترین زمان برای کار ماست.

نشستیم کار کردیم با پوشش امنیتی. يك تیم پنج نفره تحویل من بود. بعداً من بابك و بعد کیانوش مظفری و علی زین العابدینی و مصطفی ضرغامی داخل تیم ما بود. قرار بود تیم من در محدوده عبدالله نوری بایستد و ما شروع کنیم به شعار دادن. يك تیمی دیگر بود که مسئولش فرج مرادیان بود که قرار شد بیایند جلو. يك نفر دست آقای نوری را بگیرد و يك نفر بگوید حالش بهم خورده. چفیه را دهانش کنیم و آقای فرج مرادیان با چاقو به شکمش بزند و رها کنیم و بیاییم. ته دلم خوشم نیامد. شب خوابی دیدم همان ایامی بود که از سپاه تسویه کرده بودم و آمده بودم بیرون. همه ما بالباس سپاهی صف بسته و می رفتیم دیدن امام. توی حیاط حسینیه جماران نشسته ایم و سه نفر سه نفر می روند دست امام را می بوسند و بیرون می آیند. نوبت من شد امام گفت این را بیندازید بیرون. این می خواهد با چاقو توی پهلوی من بزند. از خواب پریدم و

فهمیدم که قضیه در رابطه با چاقو خوردن آقای نوری است. توی دلم مانده بودم که چه کار کنم و چه کار نکنم.

خطبه شروع شد و ما فهمیدیم که آقای مهاجرانی در نماز است. سه تیم مسئول بود. یک تیم مسئول این بود که به مردم بگوید عبدالله نوری جدا از جماعت نماز خوانده، یکی بگوید بی دین است اصلاً ما را قبول ندارد. حاج کاظم به عنوان پدر شهید قرار شد بدود جلو و چیزی بگوید که عبدالله نوری شاکی شود و بگویند به پدر شهید توهین شده و یک گروهی بیایند شعار بدهند و ما ایشان را بکشیم کنار خیابان و آقای فرج هم کارش را انجام دهد.

نماز که تمام شد حاج کاظم به آقای نوری می گوید این خزعبلات چیه که توی مشهد گفتی؟ آقای نوری با دست اشاره می کند که برو کنار. قرار شد شعار «با آل علی هر که در افتاد» همه بدهند. مردم جمع شدند ببینند چه خبر است. جای خوبی بود چهارراه طالقانی تا چهارراه لشکر همه بچه های حزب اللهی بودند درگیری شروع شد. ما آمدیم جلو شروع کردیم به مهر انداختن و بابک زد توی ساق پای عبدالله نوری، تا ایشان خم شد عبا و عمامه اش افتاد و دو نفر زیر بغلش را گرفتند و آوردنش این ور. محافظ ها هم صوری با ما درگیر بودند اما در اصل با ما بودند. گفتند ما را چرا می زنید ما پاسداریم. نوری را دم شرکته آوردند که خیال می کردند خانه هست، بعد از درزدن متوجه شدند شرکت است، روی همان پله بود و فضا

آماده برای انجام کار فرج بود که چون بالای پله ایستاده بود و در نتیجه موقعیت دفاعی ما پائین تر بود و ایشان به ما مسلط بود. یکی از بچه ها به نام محمد بروجردی دست عبدالله نوری را گرفته بود و چفیه را درآورد که گفت حالش بهم خورده و من حتی چاقور ایدم. واقعاً معجز شد. فرج پای چپش مصنوعی است لپر خورد و زمین خورد. مردم با ما درگیر می شدند. طرفه العینی عبدالله نوری را با آمبولانسی بردند و آمبولانس رفت. ما دیدیم نقشه بر آب شد. طرف دیگر دیدیم آقای مهاجرانی در حال دویدن است. بچه ها گفتند هم فال است و هم تماشا. طرف ایشان هم پریدند و کمی شعار دادند. آقای مهاجرانی بیشتر از عبدالله نوری کتک خورد. ظاهراً انگشت و سرش شکست. داخل درمانگاه رفت. سوار ماشین شدیم و آمدیم چون کاری نکرده بودیم زیرا هدف ما کشتن بود. ضرورتی ندارد اطلاعاتی بدهیم. همه بچه ها رفتیم معراج و به او گفتیم به (الله کرم) که این گونه شد و ما نتوانستیم. (حکیم صوری) برگشت گفت نمی دانم چه حکمتی است که این کار انجام نمی شود.

روز شنبه الله کرم به من گفت: فلانی مهاجرانی تو را شناسائی کرده است. آن موقع ما یک حرکتی داشتیم راجع به مطبوعات. من از چهارپنج نشریه شکایت کرده بودم. مهاجرانی گفت آن فردی که از نشریه ایران فردا شکایت می کرد آن شخص عبدالله نوری را می زد. تو و فرج، چهار پنج نفر دیگر با عباس محلوجیان را می خواهند بگیرند. ما هم به او

گفتیم ما رفتیم غائله را ساکت کنیم و ما همه از مردم هستیم. چون ما شناسایی شدیم ما بچه‌های ثابت نماز جمعه هستیم. روز شنبه رفتیم و سرهنگ سیف آمد. رفتیم نیروی انتظامی و پرونده را بعد ازدوسه روز فرستاد دادگاه مجتمع امام خمینی و آن‌ها ما را بلاقید آزاد کردند و آمدیم بیرون. به دنبال آزادی همه مون. ظاهراً آقای خانی کمیته پیگیری تشکیل داد که این خبر را آقای الله کرم به من داد و گفت شما را دوباره ریاست جمهوری یا وزارت اطلاعات یا کمیته شورای امنیت بازداشت می‌کند و دست ما نیست. همان صحبت‌هایی که در نیروی انتظامی گفتید. همان صحبت‌ها را آن جا بگوئید. سه چهار روز بعد من را گرفتند و بردند بازداشتگاه توحید و عباس بیجارچیان و علی زین العابدین را و بابک و کیانوش را نگرفتند. من قضیه را به الله کرم گفتم گفت برو. و من رفتم خیابان برادران مظفر. مرا بردند زندان توحید. بیست و یک روز آن جا بودم و بعد از بیست و یک روز آقای محسنی با من صحبت کرد. بعد از قضیه چاقو زدن عبدالله نوری یک خرده از مجموعه بدم آمد. مجموعه‌ای که این قدر راحت تصمیم می‌گیرد جان آدمی را بگیرد آقای محسنی با من صحبت کرد و گفت این گروه این جور است. و خیلی از دسته گل‌هایی که ما آب داده بودیم. یک قضیه این بود که هیچ کس نمی‌داند این قضیه راجع به فسادی بود که بین بچه‌ها رواج داشت یک خانی بود که خیلی سازماندهی می‌کرد. این بازجویی دانست. بازجو می‌گفت بچه حزب‌اللهی

که این کارها را نمی کند، دزدی نمی کند، خانم بازی نمی کند، به من گفت می خواهم این حرف ها را به گوش رهبر و آقای خاتمی برسانم. مرا برد کت و شلوار تنم کرد و نصف این حرف هایی که این جا زدم آن جا هم زدم. که این حرف ها را به گوش آقای خاتمی برسانم. او به من گفت حاضری این غده را با هم عمل کنیم. آقای الله کرم سند ۲ میلیونی گذاشت و آمدم بیرون. بسته و گریخته این اطلاعات که با من ارتباط داشت ولی نه در ارتباط خیلی جالب.

نشریه خانه آقای زائدی حقیقتاً به امام توهین کرده بود ماهم دو گروه شدیم. يك گروه را آقای الله کرم راه انداخته بود به نام گروه ابوذرغفاری (سعید عسگر، پورچالویی، مرتضی مجیدی) که اوایل ۶-۵ ماه مسئول گروه من بودم. این گروه کارش نظامی بود و خیلی واضح صحبت ترور توی این گروه بود. و بعد حاج حسین مسئول گروه شد. نشریه خانه که اتفاق افتاد ما می خواستیم يك حرکتی داشته باشیم. آقای الله کرم گفت نباید این کار را بکنید چون آقای زائدی بچه مسلمان و راستی است. ما گفتیم راستی می تواند به امام فحش بدهد ولی چپی نمی تواند به امام فحش بدهد. يك سری درگیری هایی اتفاق افتاد. همان جلسه که در خانه (مرتضوی)؟ تشکیل شد پورچالویی گفت من شخصاً این کار را می کنم. وحسین الله کرم گفت اگر این را بکنی، من نمی دانم چکار می کنی. شب پورچالویی کوکتل مولوتف انداخت توی نشریه

خانه. بعد زنگ زد به الله کرم و او با پورچالویی چپ افتاده بود و گفته بود تو حق نداری چنین کاری بکنی. نصف بچه‌ها از مجموعه اتحادیه علناً بیرون آمده بودند ولی خوب بعضی‌ها مانده بودند. در آن موقع بعضی حرکات بود که نشان می‌داد بچه‌ها چوب پلاکارد جناح راست شده بودند.

يك روز آقای عسکراولادی به من زنگ زد که اگر آب دستت هست بیانداز و بیا. دانشجویان دانشگاه آزاد جمع شدند و علیه آقای جاسبی شعار می‌دهند. گفتم خوب می‌کنند، چون دانشجوی دانشگاه آزاد بودم گفتم آقای جاسبی خیلی کارهایش مسخره بازی است. گفت این حرف‌ها را چرا می‌زنی. آقای جاسبی جزء مؤتلفه است اختلافات بهانه است و آن‌ها می‌خواهند مدیریت را از ما بگیرند. ۷-۱۰ نفر از بچه‌ها را جمع کردیم و رفتیم افرادی که به عنوان دانشجویان دانشگاه آزاد اعتراض کردند. آن‌ها را زدند و نیروی انتظامی آن‌ها را برداشت و برد و ماهم به عنوان دانشجوی دانشگاه آزاد که تنها دانشجوی آزادمن بودم و بقیه دانشجو نبودند گفتیم ما از جاسبی راضی هستیم. از این قضایا در مجموعه زیاد بود.

یکی از این کارها قضیه خانم هاشمی بود که پول می‌داد به بچه‌ها و می‌گفت شما باید این خط قرمزها را رعایت کنید. و به این‌ها فحش ندهید. این مسایل باعث شد که يك سری از بچه‌ها توی مجموعه دلگیر شوند و خلاصه سه چهار مصاحبه بعد از قضیه عبدالله نوری داشتیم. یکی از آن‌ها نشریه

ساینس مونیاتور بود که راجع به مسایل سیاسی نبود و راجع به مسایل هنری بود. خلاصه يك خانگی گفت چرا در جامعه ما موسیقی پاپ بیشتر شده است.

من در آن جلسه گفتم الان فضا برای موسیقی پاپ بیشتر شده و موسیقی سنتی مهجور شده و تا چند سال بچه حزب اللهی ها اگر می دیدند کسی تار می زد تار او را می شکستند. این قضیه به مذاق آقایان بد آمده بود. سه تا چهار تا از بچه ها آمده بودند با من مصاحبه کردند در این مصاحبه یکی، دو تا از بچه ها هم آمدند. ابوالفضل محمودی و سیاوش کدیسی آمدند. در سؤال این که شما آیا قبول دارید که جناح راست از شما سوء استفاده می کند، من در جواب گفتم این مسئله را قبول دارم. الله کرم هم از این قضیه بدش آمد و گفت چرا رفتی مصاحبه کردی. من گفتم چیزی نبوده است.

سه چهار حرکت دیگر هم به وجود آمده بود. ما علناً می دانستیم آقای مهدی صفدری تبار با باندی سرقت مسلحانه می کند. مهدی صفدری تبار پدرش نماینده ولی فقیه در نیروی مشترک سپاه بود و مسئول حزب الله اسلام شهر هم بود. در این گروه مصطفی ضرغامی و محمد بابائیان بودند. جلسه ما در میدان انقلاب مسجد سیدالشهدا تشکیل می شد. وجودش برای ما اعتبار بود و پسرش هرکاری می کرد چیزی به او نمی گفتند. يك بار در عاشورای پارسال سرقت مسلحانه با پاترول کذایی در کارناوال شادی رفتند. اطلاعات نیروی انتظامی این هارا

می‌گیرد و تا می‌فهمد که کی هستند آن‌ها را رها می‌کند.

يك دفعه دیگر این افراد توی میدان محسنی پیاده می‌آمدند، خسته می‌شوند جلوی خانه‌ای جلوی يك بنز می‌پیچند می‌پرند جلوی ماشین و می‌گویند بیایید پائین و می‌روند دوتا دختر را وارد دستشویی مسجد می‌کنند و با بنز فرار می‌کنند. می‌روند پارك ملت در درگیری با يك نفر کلید بنز را گم می‌کنند. دوباره می‌آیند دخترها را سوار می‌کنند و می‌برند جلوی درخانه پدر و می‌گویند دختر شما فاسد اجتماعی داشته. شما باید فردا صبح بیایید ستاد. ماشین شما توقیف است و باید کارت و کلید يدك را به ما بدهید. آگاهی همانشب آن‌ها را جلو مینی سیتی با بنز می‌گیرد و بعداً به مجتمع امام خمینی می‌برند و با تلفن آزاد می‌شوند. حشیش و تریاك را داخل داشبرد بنز می‌گذارند و دخترها را به عنوان قاچاقچی و معتاد به دادگاه تحویل می‌دهند و دادگاه آن‌ها را محاکمه می‌کند.

من در جلسه گفتم پیش هرکسی که روسفید باشیم، پیش آن خانواده روسباه هستیم. بچه‌ها نباید این کار را انجام می‌دادند. حاج حسین می‌گفت این‌ها بچه‌های خوب ما هستند و نباید دلگیر شوند. همین باعث اختلاف شده بود. اما آن بازجوی وزارت اطلاعات به من می‌گفت نه تو باید پیش این‌ها بمانی خبری شد بیا به من بگو.

يك بار پارسال قرار بود سفارت فلسطین را بچه‌ها برون‌دبگیرند و به دلیلی من رفتم زنگ زدم به آقای محسنی و

ایشان نیروها را آنجا مستقر کرد و قضیه بسته شد و کسی نفهمید.

پارسال قضیه دستگیری آقای کدیور پیش آمد. بعد از دستگیری کدیور، کل جبهه دوم خرداد پلاکارد نوشته بودند که ما مثل کدیور فکر می کنیم پس ما را هم بگیرید، يك روزی ما به دفتر آقای مهدوی کنی رفتیم و بحث انتخابات مجلس ششم بود. او گفت ما باید شرایطی ایجاد کنیم که باید بامامکاری کنید، باید کاری کرد که ما بگوییم دوم خردادی ها اراذل و اوباش هستند. اطراف آقای خاتمی جوانان هستند و باید به آنان میدان داد. جلسه دیگری با آقای الله کرم و آقای مرعشی داشتیم که من در آن جلسه حضور نداشتم همین حرف ها را مرعشی به الله کرم گفته بود. در جلسه دیگر آقای بادامچیان هم آمد و گفت باید شرایط بحران در تهران به وجود بیاید. در اولین تجمع دانشجویان بحرانی ایجاد کنیم و مهرداد سراج که از قرارگاه ثارالله به کمک بچه ها می آمد و قول داده بود که در اولین حرکت قرارگاه ثارالله تهران را بگیرد. در تجمع دانشجویان قرار شد یکی از سخنرانان از اعضای تحکیم وحدت است را بکشیم. بعداً بحران ایجاد شود و جاهای دیگر حرکت انجام دهیم و بعد قرارگاه ثارالله تهران را بگیرد. این مسئله کش پیدا کند تا برسد به انتخابات مجلس ششم. ما علاقه داشتیم هنگام انتخابات امنیت تهران به دست قرارگاه ثارالله باشد نه وزارت کشور. تهران يك چهره نظامی داشته باشد و

انتخابات در يك حالت فوق العاده نظامی انجام شود.

آقای محسن رضائی در افشاگری های سال گذشته از فردی به نام جاسوس دوجانبه نام برد. اما این آقا آزادانه می گردد و شیک است با يك كت و شلوار celo می چرخد. در قضیه خارجی ها این آقا گفت: با کاغذ موسسه ی سبزینده ی ایران ۲۰۰۰ که موسسه توریستی است آمریکائی ها قرار است به ایران بیایند و دقیقاً تمام مسائل را می دانست. یکشنبه ساعت ۵ این ها می روند برج سفید نهار می خورند. دوشنبه قرار شد بچه ها بروند پارک وی و توی شهر بازی این ها را بزنند. ایشان را آن دفعه دیده بودم. در شهرک شهید کلاهدوز که يك مجموعه نظامی است که خانه الله کرم است و فرمانده های سپاه آنجا زندگی می کنند که باید افراد برای ورود تأیید شوند. در جلسه ای صحبت از منوچهر محمدی شد این آقا همان آقای بود که علی فراستی از اعضای سابق مجاهدین را وارد مجمع کرد. من و حسین الله کرم و خبرنگار روزنامه رسالت که نقد سینمایی می نویسد، رفتیم هتل با ایشان صحبت کردم و ایشان گفت بله بنده از آقای خاتمی حمایت می کنم. ما این مصاحبه را در روزنامه های کیهان و رسالت و شلمچه چاپ کردیم که مردم ببینند منافق هم از آقای خاتمی دفاع می کند. این آقا همان آقای بود که فراستی را به ما معرفی کرده بود و قرار شده بود که ایشان با منوچهر محمدی صحبت بکند. يك آقای بود که از دفتر تحکیم برای ما خبر می آورد که همیشه با الله کرم

صحبت می کرد که ایشان گفت قرار است دانشجویان درکوی دانشجویان تجمع بگذارند.

قرار شد در این تجمع دانشجویان را از داخل به بیرون بیاورد، ماهم بچه ها را از بیرون به داخل کوی ببریم. منوچهر محمدی یکی از اعضای حزب الله آمل بود. دیپلم را از مجتمع رزمندگان می گیرد و ایشان عضو مجتمع دانشگاه اقتصاد بود تا سال ۷۴ و بعد از انجمن بیرون می آید. با پسر آقای ناطق نوری و پسر آقای کاظم بینا نماینده آمل جزء جامعه اسلامی دانشجویان می شود. بعد به علت نامعلومی جزء اپوزیسیون قرار می گیرد. البته بعضی از دانشجویان به عنوان نفوذی جناح راست می شناختندش. ۱۵ تیرماه من و حسین الله کرم و بابک شهرستانی رفتیم توی خیابان شهید گمنام خانه منوچهر محمدی. آقای مهاجری نژاد هم در آنجا بود. او گفت خاطر شما جمع باشد من این قدر آدم با گرمکن می آورم. قرار آن روز را هم آقای کاظم بینا گذاشته بود. دقیقاً ما روز پنجشنبه آماده بودیم. بچه ها آمدند توی موقعیت الغدیر نیروی انتظامی که بیمارستان ژاندارمری در آنجا واقع است. به يك سری از بچه ها شلنك دادیم. پورچالویی کلت داشت. آقای بی به نام حسین مستوفی که مسئول تحقیقات ترور آقای حجاریان بود آقای الله کرم، پورچالویی، سعید عسگر و ۱۰ - ۷ نفر دیگر به همه ما بی سیم داده بودند. آقای نظری در دادگاه می گوید بی سیم ما را دزدیده بودند، بی سیم تحویل ما بود و چون قرار بود

موبایل قطع شود بی سیم را از مجتمع ۱۲ فروردین بغل پلیس گذرنامه تحویل گرفتیم و حول و حوش ۵۰ - ۴۰ بی سیم. سعید عسگر بی سیم داشت و اسلحه اش آن جا گم شده بود و همین باعث شد که او را بگیرند. او را به خاطر ترور نگرفتند. قرار شد بچه ها در دو منطقه جمع شوند يك منطقه بالای پمپ بنزین و دیگری در بیمارستان ژاندارمری. من در روز بعد به علت مشکل خانوادگی جمعه نتوانستم بیایم. بیسیم روشن بود. مسعود پشت بی سیم نیروی انتظامی گفت بچه ها دارند می روند تو. یادم می آید نعیم یا عماد که منوچهر محمدی بود گفت: عماد هم آورده بیرون نیروها را. خیلی از بچه ها آمده بودند و درگیری شروع شده بود. فردای آن روز ستاد بحران در مسجد سجاد بود، در مسجد هدایت بود که حسین الله کرم و حسین مستوفی در آن مستقر بودند در آن ستاد قرار شد بقیه بچه ها به عنوان نیروی بسیج در مسجد جامع جمهوری بروند. امام مسجد سجاد همه بچه های خود را آوردند و يك سری گروه بان نیروی انتظامی که کمک می آمدند ما گازاشك آور نیاز داشتیم به ما تحویل نمی دادند و خود گروه بان ها آوردند. در مسجد سجاد با ما بودند. غذای آن چند شب را هم از توپخانه می آوردیم. خبر رسیده بود که آقای تاج زاده سخنرانی می کنند. الله کرم به فرج و حکیم گفت بلند شوید بروید و آن ها قرار بود تاج زاده را با تیر بزنند. سوار موتور شدند و يك ماشین با گروه بان های نیروی انتظامی با آن ها رفت. دم دانشگاه و دم کوی رفتند با

مانع رو برو شدند و نمی دانم از کجا رفتند تو. نتوانستند تاج زاده را ترور کنند برگشتند و فرج گفت آن کره خر رفته بود کول بچه ها و داشت بچه های حزب الله (کیانوش مظفری هم کسی بود که چهارپنج سال توی مجموعه کار می کرد) و گفت داره بچه های نیروی انتظامی را لومی دهد. به امیرحسین گفت که بلند شو برو بزنش. امیرحسین گفت بزنیمش حاجی. گفت باتیر بزنیدش. کیانوش ناراحت شد که حاجی گناه دارد او گفت نه بزنیدش. این ها راه افتادند رفتند. وقتی برگشتند گفتند زدیمش و خورد توی قلبش ... قرارگاه ثارالله مستقر شد ولی آنچه ما می خواستیم نشد بالفرض که حجابریان و تاج زاده را بکشیم. حالا که امنیت تهران دست قرارگاه آمده بود بسیج هم آمده. دیگر به بچه ها بگوئید کاری نکنند که آن ها بدانند قدرت ما چیه و ما چقدر می توانیم بحران را ساکت کنیم. کارگذاران می رفت با وانت ارادل و اوباش را جمع می کرد و می آورد هم ما را می زدند و هم دانشجویان را می زدند. ما دیدیم آن ها علاقه شان بیشتر از این است که بحران کش پیدا کند تا ما. نصف آن ها عرق خورده بودند. مسئول این کار آقایی بود به نام تاجران. مسئول این بود که خلق الله را از این ور و آن ور جمع کند و بیاورد تهران. يك روز خودش به من گفت آن هایی که می دیدی کارگذاران آورده بود آن ها ما را می زدند، ما وقتی تحکیمی ها را می زدیم، آن ها می رفتند. وقتی صحبت ها پخش شد و ما قضیه را

خوابانندیم به قول خودمان امنیت را توی تهران اجرا می کردیم. آن‌ها باز نمی خواستند امنیت ایجاد شود. تا این که بعد از قضیه کوی (سعید عسگر اسلحه اش گم می شود) همان روز سعید به مسجد سجاده آمد و گفت اسلحه ام گم شده و خیلی ناراحت بود. کلت ۴۵ را سپاه شهر ری تحویل سعید عسگر داده بود. سعید عسگر می گفت غلاف نداشتم توی کوی گم شد و هرچی گشتم پیدا نشد. بعداً حفاظت اطلاعات شهر ری يك احضاریه فرستاده بود که شما در این تاریخ باید بیایید. آن موقع آمد و گفت فلانی احضاریه من به سال ۷۹ افتاد. ایشان به علت گم شدن اسلحه اش که در آن تاریخ آمده بود می رود داخل سپاه شهر ری که جواب بدهد چرا اسلحه اش گم شده، ایشان را بازداشت می کنند و يك سری از بچه ها را که همان موقع دیدند، من زنگ زدم به یکی از دوستانم سعید چی شد که سعید را گرفتند گفت ۴ - ۳ روز اول که نیامد برای ما عادی بود بعداً دیدم که حجابیان را ترور کرد. سعید جزء گروهی فرهنگی به نام جبهه فرهنگی موعود بود که با ما کار می کرد. سه چهار دفعه رفته بود دانشگاه و نمایشگاه برپا کردیم. سعید همه اش حول و حوش کارهای فرهنگی بود. وقتی می گفتند که يك شبنامه پخش شده، من قبول می کردم که کار سعید عسگر است. من مطمئن هستم که ترور سعید حجابیان کار سعید عسگر نبوده. اگر می گفتند کارپورچالویی بوده، چون در قضیه عبدالله نوری قرار بر این بود که هرکدام

ازما که اول گیر افتادیم قسم به قرآن خوردیم، اول نفر دستگیر شده می گوید من باچاقو زدم. گفتیم عبدالله نوری با چاقو می میرد. من احتمال می دهم که این قضیه همین بود چون اول سعید عسگر را گرفتند این کار را به گردن گرفت. ولی مطمئنم کار سعید عسگر نبوده. آقای رهامی اسلحه گم شده را پیدا کرده بود. اسلحه ها تحویل بچه ها بود که اسلحه سازمانی نبود. قرار بر این بود اسلحه هایی که نیروی انتظامی تحویل ما می دهد کلت سازمانی نباشد. چون بعضی از کلت ها را قاچاق گرفته بودند. که اگر من گیر افتادم کلت نیروی سازمانی (سپاه یا نیروی انتظامی) نباشد. دوسه روز بعد محمد بابائیان که دبیر اجرایی بخش مردمی اتحادیه است بایک هوندا قرمز در خانه ما آمد و گفت: برویم بگردیم. گفتم هوندا مال کیه؟ گفت مال خودم است. یک موتور هوندا ۱۲۵ از کنار ما رد شد. محمد گفت ببینم این کارت موتور دارد. گفت نه آقا من بازاری هستم و رفتم پول قرض کردم که چک من برگشت نخورد و موتور هم مال پسر من است. بیا به خانه برویم تا سند و کارتش را نشان بدهم. محمد تا پول ها را دید گفت بچسب به او. گشتم دیدم فقط پول همراهش است و گفتم برو. تا نشستم توی ماشین محمد گفت خاک توی سرت چرا پول هایش را نگرفتی می انداختی توی جوی آب و می رفتیم. یک هو من ماندم ای بابا، محمد بابائیان نماز شب جماعت می خوانده ولی خودم را نباختم و گفتم تو به من نگفتی. گفت حالا اگر

این جور کارها پیش بیاید پایش می ایستی. فردا بامهدی می خواهیم خانه ای که چهارپنج کیلو طلا دارند برویم. گفتم می آیم. من زنگ زدم به آقای مستوفی، گفتم این ها جزو شورای ما هستند تف سربالاست و اگر شما این ها را بگیرید، همه می گوید شورا دزدی کرد. به هر جهت این ها فردا با من قرار گذاشتند. گفت ما دم شهرک ایستادیم و دستگیرشان می کنیم. هوندا آکورد هم يك سرنوشتی مثل بنز داشت. سرنشین های آن را توی دستشویی مسجد و آخر شب هم تحویل آن شخص می دهند. فردا با پیکان آمدند در صندوق عقب پیکان را باز کردند و من دیدم کپسول واره و اسید توی ماشین است. سه چهارتا کلت هم بود که یکی را به دست من داد. با هم رفتیم برای سرقت مسلحانه، نیروی انتظامی هم دنبال ما آمد.

رفتیم زنگ درخانه را زدیم. صاحب خانه گفت بله بفرمائید. محمد بابائیان گفت صاحب خانه هست؟ گفت بیایید دخل تاکسی را بزنیم. گفتم همین تاکسی هیوندائی که بچه های نیروی انتظامی در آن بودند. (دراین جا حرف های امیرفرشاد ابراهیمی نامفهوم می شود. گویا در جریان سرقت از خانه فردی که به بابائیان جواب می دهد، افراد نیروی انتظامی بایک تاکسی از راه می رسند و بابائیان تصمیم دیگری می گیرد) خوبه گفت آره همین را می زنیم. محمد بابائیان پیچید و آمد پائین و دو تیر هوایی شلیک کرد. به آن ها که نیروی انتظامی بودند. راننده گفت بازرسی نیروی انتظامی هستیم بیایید

پائین. باهم درگیر شدند تیر محمد بابائیان خورد درماشین نیروی انتظامی و آن‌ها هم یکی زدند به پیکان. یکی از آن‌ها من را گرفتند و دونفر بقیه رفتند. من را آزاد کردند و من خداحافظی کردم و رفتم. فردای آن روز من زنگ زدم به حسین مستوفی. رفتم معاونت اطلاعات نیروی انتظامی. تیمسار صدراالاسلام، مسئول اداره اطلاعات ناجا. گفت صفدری تبارهم که جزو این‌هاست. گفتم آره پدرش آخوند است ولی خودش دزد است گفت اسلحه‌هایش پلاستیکی بود. گفتم اگر ترقه این بود چطور ممکن است درماشین شما را سوراخ کند. حسین مستوفی مرا بیرون آورد و گفت وقتی تیمسار می‌گوید اسلحه پلاستیکی بوده و دزد نبودند توهم باید بگویی آره نبودند به تو چه مربوط است. گفتم ببخشید ایشان دزد نبوده بعد آن‌ها را آزاد می‌کنند و می‌گویند ابراهیمی شما را لوداده است. از این به بعد بفهمید با چه کسی کار می‌کنید.

یکشنبه در جلسه من صحبت کردم و گفتم بعضی‌ها کارهایی انجام می‌دهند و آبروی ما را می‌برند. معلوم کنید ما دزدیم یا حزب‌الله. این‌جا همه کاری انجام می‌شود. فساد هست. فرج مرادیان توی پخش مواد مخدر است. فرج مرادیان می‌رود خاش و در تهران مواد مخدر (تریاک) می‌فروشد. هرکسی هم او را بگیرد می‌گوید من انصار حزب‌الله هستم و بعد آزادش می‌کنند. خوب برای ما بد بود. بچه‌هایی که توی تیم من بودند این‌ها از من سؤال می‌کنند فکرمی‌کنند من از قضیه خبر دارم.

اما حقیقتاً من نمی دانم اما من باید بدانم. يك سري خانم بودند که می گفتند بیائید صیغه بکنید. در آن جلسه به من گفت چرا بچه حزب اللهی ها را لودادی؟ گفتم درست است که این کار را کردم اما جرم من در مقابل جرم این ها چیزی نیست گفت اصلاً به کسی ربطی ندارد. گفت يك موی گندیده این ها را به صد دفتر تحکیم وحدتی نمی دهم. من کلید ساختمانی را که آقای ذوالقدر به ما داده بود روی میز گذاشتم و گفتم خدا حافظ.

در آن ایام محسنی به من زنگ زد گفت : فلانی دو نفر یکی کوی دانشگاه و دیگری سر لاله زار کشته شدند. اسلحه ها را خیال می کنند کلت بوده است. در صورتی نظریه ما این بوده که اسلحه کلت نبوده کلت دست ساز است و تیرکلاش به آن می خورده. گفتم آره این کلت مسعود ده نمکی بوده ما دنبال این کلت می کردیم. این کلت توی نشریه شلمچه دست مسعود ده نمکی است. خودش هتل مرمر رفت و گفت اگر اسلحه را آوردی به این جا (هتل مرمر) بیا، مسعود سایت کامپیوتری راه انداخته بود عکس ها را توی سایت کامپیوتری عوض کردیم. موقع نماز توی فایل نگاه کردم و کلت را توی کیف گذاشته و بالا آمدم. زنگ زدم به آقای محسنی. کلت را به مأمور وزارت اطلاعات دادم. عصر آن روز مسعود ده نمکی، رضا معجزی پور، سهیل کدیسی بازداشت شدند، شلمچه ویژه نامه ای با عنوان سردبیر شلمچه بازداشت شد منتشر کرد. در میدان نیاوران حسین الله کرم مرا دید. گفت حالا کلت ما را

تحويل وزارت اطلاعات می‌دهی! آدم فروشی می‌کنی! فردا صبح آمدم خرید کنم يك تاكسی پیچید جلوی من و در صندوق عقب راباز کردند و مرا بردند. آمدند داخل خانه‌ای صندوق عقب را باز کرده و مرا وارد کمد دیواری کرده و در را قفل کردند به مدت سه روز. بعد که در باز شد دیدم که اکبر شرفی و تیمسار نجفی خودمان هستند. تیمسار نجفی مسئول اطلاعات ... همان آقای بود که از بالای پاترول به بچه‌ها گفت اگر ۵ دقیقه دیگر خالی نکنید حمله می‌کنیم. معاون آقای نظری بود اکبر شرفی از اعضای نوپو بود و من هم جزو نوپو بودم. من فکر کردم با من شوخی کردند. گفتم این شوخی‌ها و مفسده بازی‌ها چیه؟ نوپو (نیروی ویژه پاسداران) را آقای صدرالاسلام با کمک آقای لطفیان راه انداخته بودند. بغل وزارت ترابری يك بازداشتگاه دارد. آقای مهندس کلانتر که جانشین معاونت اطلاعات ناجاست. ایشان گفت بعضی از کارها را ما نمی‌توانیم انجام بدهیم. مثلاً ما از ختم آقای بازرگان در حسینیه ارشاد ناراحتیم. اما وزارت اطلاعات و کشور دست لیبرال‌هاست به ما وقتی می‌گویند حفاظت از ختم داشته باشید، ما مجبوریم داشته باشیم ولی ما خوب بعضی از جاها خط می‌دهیم، شما بروید کار کنید. قبلاً نیروی انتظامی يك مجموعه ای داشت به نام مشارکت مردمی با هدف صرفاً سیاسی که با کمک حزب‌اللهی کارها را تسهیل کنند.

مجلس لایحه‌ای را تصویب می‌کند که ما و بابک به

عنوان بچه حزب اللهی ها مسلح باشیم و زیر نظر نوپو کار کنیم به شرط این که کار سیاسی نکنیم. اکبر شرفی که از مسئولین نوپو بود گفت: حالا بچه حزب اللهی را لو می دهید. اسلحه را به چه کسی دادی؟ گفتم دادم به وزارت اطلاعات. تلفن زدم به ۲۱۰ گفتم به شما چه مربوط است گفتند نه باید تو مسائل را به ما بگویی. گفت برو خود فروشی کن ولی بچه های حزب الله را لونده. گفتم این ها حزب اللهی نیستند این ها دزدی می کنند. مرا بردند بازداشتگاه ۱۱۰ و سرم را شکستند. مرا زدند. دندان هایم را شکستند و بدنم را سوزاندند. آقای نجفی گفت بیا گذشته خراب خود را درست کن در وزارت اطلاعات بیا عنوان کن که من نیروی آقای حجاریان بودم و توی کوی حجاریان به من خط داده بود که ما غائله کوی را به وجود بیاوریم. و بچه حزب اللهی ها را هم خراب کنیم. الان هم درخواست عفو می کنم. آن ها گیر می افتند و تو می شوی عامل و تا بخواهی به زندان برسی ما از رهبر درخواست عفو می گیریم. گفتم من چنین چیزی را قبول نمی کنم. نامه ای به رئیس جمهور نوشتم و دادم به کسی که آزاد می شد و مادرم به دفتر رئیس جمهور برد. دفتر نامه را قبول نکرد. اگر نامه به رئیس جمهور می رسید ترور آقای حجاریان پیش نمی آمد. من ۷ ماه بازداشت موقت بودم. قاضی به من گفت: شما دزدی کردید. خود قاضی به من گفت من می دانم شما بیگناه هستید ولی این قضیه را به گردن بگیر.

نزدیک پائیز ۷۷ قرار شد خیابان ری حوزه انصارقائم، در آن جلسه آقای موسوی (مصطفی کاظمی) دستگیر شد هم بود. و خیلی از علمای معروف آقای جنتی، مصباح، بهجت، رازینی بودند و آقای یزدی قرار بود بیاید که نیامد، حاج آقا حسینیان بود، در آن مجلس حاج آقا تورانی راجع به وضعیت موجود صحبت کرد. یادم می آید اسامی تاج زاده، شیرین عبادی، حجاربان، فروهرها، پوینده برده شد، آقای حسینیان هم راجع به خیانت آن‌ها به انقلاب صحبت کرد و بعد آقای مصباح راجع به ناصبی‌ها صحبت کرد که این‌ها ناصبی هستند و از دین خارج شدند و مهدورالدم هستند. آقای تورانی گفت:

شیرین عبادی بدعت را وارد دین می کند و او می خواهد زن‌ها را سوار اسب و دوچرخه کند. و از دین خارج سازد. آقای تاج زاده کسی است که می گوید اگر از ولایت فقیه اطاعت نکنید در مجلس، لازم نیست در مورد آقای خاتمی عکسی بود که ایشان داشت مشروب می خورد (لیوان آب را به عنوان مشروب جا زده بودند) و عکس‌های هامبورگ هم بود. نوار جلسه‌ای را در آن روز گوش کردیم که آقای ابطحی بحث شده بود راجع به حزب‌اللهی‌ها. آقای خاتمی به آقای ابطحی گفته بود که من هرچه با آقا صحبت می کنم، آقا هم ظاهراً نمی تواند جلوی این‌ها را بگیرد. حالا ما باید چه کار کنیم. مضمون این بود که آقای خاتمی پیش آقارفته و آقا گفته من کاری نمی توانم بکنم چون بعضی از آن‌ها بچه‌های خوبی هستند. الحمدالله

خودشان خودشان را می‌خورند. این شد دلیل قتل آقای خاقمی. منظور طرح قتل خاقمی است. لیست ۷۴ نفری که در بیانیه فدائیان اسلام چاپ شد و حاج حسین هم بیانیه رفاکس می‌کرد همان کسانی بودند که لعن شدند و چهارنفر از آن‌ها کشته شدند. هنوز سه نفر از چهار نفر کشته شده بودند که من از حاج حسین پرسیدم قضیه جلسه ما با این افرادی که کشته شده‌اند رابطه‌ای دارد؟ گفت نمی‌دانم ولی فکر می‌کنم رودست بخوریم. به هر حال به بچه‌ها بگو صدایش را درنیاورند. احتمال دارد کار آن‌ها باشد. در آن جلسه سه چهارنفر بودند که آن‌ها خیلی کله‌شان داغ بود. بعد از قضیه قتل‌ها يك روز الله کرم به من گفت: فلانی بیا کاری انجام دهیم باید فاکس را بفرستیم. گفتم کار ما نبوده. گفت چکار داری ما باید این کارها را انجام بدهیم.

آخرین بیانیه فدائیان اسلام راجع به آقای تاج زاده در مورد کوی دانشگاه بود.

در همان ایام که من استعفا داده بودم و آمده بودم بیرون دو جلسه تشکیل شد، یکی اش جلسه ناصبی بودن و دیگر تزی بود که حاج حسین می‌گفت. ما باید هرطور شده بچه‌ها را با خودمان داشته باشیم. خاقمی به نام اقدس کیانی کارش این بود که قوای جنسی بچه‌ها را مهار کند. الله کرم می‌گفت مثلاً شما می‌روید پیش فلان خانم تا توی خانه راحت باشید. این خانم را فرج مرادیان می‌گیرد و می‌خواست تحویل مغازه‌ای از

مأموران انتظامی بدهد اما این خانم يك جوری دل این هارا به دست می آورد و بعد تحویلش نمی دهند. اول فرج مرادیان توی این قضیه لیز می خورد و بعد دو سه نفر دیگر و خانم سابقه داری بود و فرج هم توی پخش مواد مخدر بوده و می توانسته توی پخش مواد کمکش کند. توی مواد باهم قاطی می شوند بچه ها همه خانم کیانی را می شناختند و بقیه بچه ها هم با او راحت بودند. من به حاج حسین می گفتم این چه کاری است می گفت تو فکر می کنی تحکیم وحدت چنین قضیه ای ندارد و آن جا این قدر بچه ها را به این مسئله آلوده می کنند تا کسی بیرون نیاید. صیغه ایرادی ندارد. من گفتم همچون صیغه ای نداریم که شخصی سه روز صیغه این باشد و سه روز صیغه کس دیگری.

بحث برقراری رابطه ایران و آمریکا بود. درکنگره آمریکا درباره ایران صحبتی کرده بودند، حاج حسین هم در لبنان بود که از طرف سپاه رفته بود، درکنگره آمریکا راجع به حزب الله موضع گرفته شده بود، در جلسه مطرح شد يك صندوق پول برای مبارزه لبنان تشکیل شود. حاج حسین گفت نه ما باید بعضی چیزها را خودمان نگه داریم. چون آنها مخالف رابطه ایران و آمریکا هستند. همان طوری که ما مخالف این رابطه هستیم. اعضای کنگره آمریکا چون همه صهیونیت هستند، بنا براین صهیونیست ها دوست ندارند رابطه ایران و آمریکا برقرار شود. من و فرج و حسین الله کرم و سعید قاسمی از

مجموعه نیروی قدس به لبنان رفته بودیم. وقتی برگشتیم گفتیم حاج حسین کشتاری که در قانا پیش آمده بیائید يك صندوق اعتباری بدهیم برای کمک به قانا. گفت نه بگذار این کار را سعید قاسمی انجام بدهد اما ما از مجموعه حزب الله سراسر کشور انجام نمی دهیم. گفت منافع ما مشترک هستند. برای تأمین مالی از تشکلهای همسو پول می گرفتیم. از آقای عسکراولادی، از آقای باهنر، سیدمرتضی نبوی، پول می گرفتیم. این پول در مجموعه خرج می شد و اعضا نمی آمدند به عنوان کسی که از این پول شخصی استفاده کند بلکه می آمدند در مجموعه مشروعیت قانونی پیدا کنند و وقتی می رفتیم دزدی کنیم می گفتیم بچه حزب اللهی هستیم و ما را رهامی کردند. فرج مرادیان می دانستیم که توی مواد مخدر دست دارد. ولی کسی به او کاری نداشت.

آقای امانی رفت بازار را تعطیل کرد. بازار تعطیل کردن حکایتی دارد. هنگام تعطیل بازار، ظاهراً به بازاریها باید حق شارژ بدهند و وقتی بازار را تعطیل می کردند حق شارژ می دادند. یکی از بچه ها به نام حسن وفایی مسئول این کار بود و پدر حسن وفایی توی مجموعه اسلامی بازار بود. راهپیمایی در بازار و بعد در مسجد ارك و شعار مرگ بر منتظری گفتند و تمام شد و رفت. تا این که وزیر کشور عبدالله نوری پس از استیضاح، دانشجویان دفتر تحکیم برایش مراسم تودیع گذاشته بودند و در آنجا شعار مرگ بر یزدی و مرگ بر ناطق

نوری داده بودند که در آن روز بیت رهبری نامه ای محکم به ما نوشتند که شما قبح این قضیه را ریختید. آن روزی که ما می گفتیم شعار مرگ بر منتظری نگوید تا آن موقع کسی جرأت نمی کرد که شعار مرگ بر آیت الله را بگوید و این قضیه را باب کردید. امضای این نامه به دست آقای رفیع ها بود و نوشته بود قضیه مرگ بر آیت الله ها به دست مسلمان ها شکست و شما آن کار را کردید و حسین الله کرم آن نامه را گرفت و گذاشت توی جیبش و گفت توی جلسه مطرح نکنیم. این مسئله را آقا فهمید. مسئله دیگر را باید از شبکه عیون می فهمید. يك دفعه من از آقای رفیع ها دو میلیون گرفتم و بعداً پولی را که از آقای رفیع ها می گرفتم که آن پول را آقای جنتی می داد و به عنوان شهریه که یا خودش کمک می کند در باب مجوز عقلی و شرعی همان شروع کار خدمت علمای قم و مشهد و تهران می رفتیم، عقبه فکری ما همین ها بودند و صف ما با بچه های دیگر ...

عباس جورابچیان که در مجموعه ترور آقای عبدالله نوری، به عنوان مسئول پوشش امنیتی نیروی انتظامی دست داشت، حقوقی از ما نمی گرفت. صبح تا شب دنبال کار بود ولی يك فقره اش را من دیدم. پاترول را آورده بود و گمرکی به آن خورده بود و حاج حسین زنگ زد و گفت خوب برو بردار بیاور. خود حاج حسین شرکت کامپیوتر راه انداخته بود. نه گمرکی می داد نه هیچ پولی. با همکاری آقا رحیم و آقا

محسن شرکت پارس حسابگر زده بود که همان کاسیو است. ما با بیت ارتباط مستقیم داشتیم. اقا محمدی گلپایگانی می گفت اقا به شما این جوری گفته و آن جوری گفته و یک بار حاج حسین الله کرم گفت آقای محمدی گلپایگانی نمی گذارد ما با اقا صحبت کنیم. در این چهارپنج سال دوبار دیدار داشتیم. اوایل در مورد هرزه گوین و یک بار بعد از انتخابات ریاست جمهوری بود بینی و بین الله حرف هایی که اقا می زد و کارهایی که ما می کردیم صددرجه باهم تفاوت داشت. آقای خامنه ای شبکه ای داشت به نام شبکه عیون که مسئولش آقای ناطق است و جانشین آقای سازور است. در قضیه آقای منتظری قرار بود بیائیم مسجد الجواد و از آن جا راهپیمائی کنیم تا میدان ولیعصر. سعید امانی زنگ زد و گفت بیائید بازار را شلوغ کنید و این شعارها را بدهید. و آقای خاموشی هم نشسته بود. گفت: بگوئید مرگ بر منتظری ... عصر در دفتر اتحادیه دیدیم که از دفتر رهبری فاکس آمده بود که در راهپیمائی از شعار مرگ به ... پرهیز کنید و بعداً آقای امانی گفت، اقا گفته مرگ بر منتظری نگوئید اما حالا ما می رویم شعار می دهیم و بعد اقراراً متقاعد می کنیم. در واقع منافع آقای امانی را به منافع بیت رهبری ترجیح می دادیم.

در بحث استیضاح آقای مهاجرانی برای ایجاد موج، خدمت علما می رفتیم و بعد از نماز جمعه راهپیمائی می گذاشتیم و بعد طومار تهیه می کردیم و می فرستادیم خدمت اقا. اما

قضیه این گونه است البته این زمانی است که من بازداشت بودم. قضیه در نشریه موج نشریه ای که ۱۵۰ نسخه چاپ می شد مسئول هسته حزب الله اتحادیه دانشگاه امیرکبیر آقای احمد طاهری این را تکثیر کرد و برده پیش آقای نوری همدانی و علمای دیگر و آن ها بعد از درس خارج این قضیه را گفته اند و در روزنامه کیهان مطرح شد. کنگره شهید آوینی در حسینیه ارشاد این ها فکر می کردند که باید آن جلسه را بهم بزنند در صورتی که جلسه مال خود ما بود. تحکیم وحدت اعلام کرد که ما می آییم جلوی سفارت و اما پرچم را آتش نمی زنیم. بچه ها آمدند و یک پرچم آمریکا را آوردند و آتش زدند. مثلاً برای بچه ها حکم ازلی و ابدی شده بود که هر جا سرش سخنرانی دارد آن جلسه را بهم بزنیم. اما کتک زدن آقای هادی خامنه ای یا عبدالله نوری را در جلسه تصمیم می گرفتیم. متأسفانه کار معنوی روی بچه ها نمی شد. می گفتم حاجی این بچه ها وقتی وضعیتی را می بینند هرکاری انجام می دهند کسی جلودارش نیست. مطمئناً به فساد می افتد. به فرض مثال، با توجه به وضعیت بچه ها همه کسانی بودند که به جهتی می لنگیدند. آقای کیانوش مظفری روی مادرش بنزین ریخته بود که آتش بزند. توی خواب هم نمی توانست ببیند که برود مجلس در مرکز پژوهش ها و آقای لاریجانی برای او سخنرانی کند. یا در نشریه کیهان بنشیند و با دکتر اصلانی راجع به مسائل مهم مملکتی تصمیم بگیرد. علی باتقوا آن قدر دیوانه بازی

درآورده بود که خانمش طلاق گرفته و خانواده‌اش او را بیرون کرده بودند و شب‌ها توی مسجد می‌خوابید. ما می‌گفتیم مهندس علی باتقوا که بفهمند بچه حزب‌اللهی‌ها آدم توی شان دارند. حاج حسین می‌گفت که بگویید دکترالله کرم که از دانشگاه امام حسین آمدند گفتند دیپلم هم ندارد. شخصیت کاذب به بچه‌ها می‌دادند و به علت آن در آنجا می‌ماندند تنها کار معنوی تنها نوسازی معنوی بود که توسط حسین الله کرم انجام می‌شد که یکبار من ندیدم که بگویم این هفته نهج‌البلاغه را مرور کنیم. نمی‌خواست که این کار بشود. آقای طالب زاده راجع به مبانی نظری سینمای اسلامی کلاس گذاشت که حسین الله کرم بعداً مخالفت کرد چون که آن‌ها می‌خواهند بچه‌ها به عنوان يك نیروی آناش‌یست دم دست باشند تا به عنوان نیروی فکری. آیا چهار پنج بچه می‌توانند يك گروه را بهم بزنند تا این که چهار پنج نفر بتواند جلوی صد نفر سخنرانی کند.

برنامه فعالیت‌های اقتصادی توکاتور (آژانس هواپیمایی الله کرم) در زمان جنگ بوسنی هرزه گوین ایشان مسئول طرح و برنامه و مسئول تیپ نیروی قدس بود که مأموریت داشت توی بوسنی هرزه گوین بروند که بنده هم رفتم. چون به عنوان نیروی رزمنده نمی‌توانستند بچه‌ها را بفرستند، آمدند توسط سپاه يك آژانس خریدند که مرتضی رضائی بچه‌ها را در قالب توریست به آنجا اعزام می‌کرد. بعد از قضیه هرزه گوین آژانس را به آقای الله کرم به عنوان حق مأموریت دادند. البته

کار اقتصادی حسین الله کرم با مرتضی رضائی، آقا عزیز سردار جعفری فرمانده نیروی زمینی سپاه، رحیم صفوی يك شرکت کامپیوتری که دفترش در میرداماد است پارس حسابگر و شرکت دیگر صادرات ماشین حساب در خیابان زردشت است. يك معدنی را سال پیش حسین الله کرم اجاره کرده بود که استحصال معدن دست او بود. چون رقیب داشتند آن رقیب توی مناقصه برنده شده بود و شروع به کار کرد. حسین الله کرم هفت هشت تا از بچه‌ها را تیر کرد و گفتند به محیط زیست آسیب می‌رساند که این قضیه در بولتن مجمع روحانیون مبارز چاپ شد. آن‌ها رفتند شروع کردند به کار که این‌ها فساد می‌کنند. مناقصه را باطل کرد که حاج حسین در مناقصه شرکت کرد و استحصال آن را به دست گرفت ماهی پنج میلیون تومان پول غذای آن‌ها بود.

در مجتمع فولاد حاج آقای بود به نام علوی، حسین الله کرم گفته بود که معاون وزیری هست که با حاج آقا علوی که نماینده سازمان تبلیغات در آن مجتمع بود هماهنگ نبود. شما بیائید کارهایی ایجاد کنید که معاون وزیر را بردارند. نمونه آن در وزارت نفت اتفاق افتاد. آقای حسینی کارگران را تیر کرده بود که کارگران اعتصاب کنند تا حالی وزیر کنند. حسین الله کرم در سخنرانی گفت شما کارگران شریفی هستید. این استفاده ابزاری از حزب الله بود. ما نفهمیدیم با این اعتصاب چی می‌خواهد حالی وزیر کند. در مقابل الله کرم روغن سوخته،

حالا یا با پول یا مجانی خرید.

آقای صفدری تبار مسئول هیأت رزمندگان اسلام دو سال بود مسابقه گذاشت که از پول آن در شوراها استفاده کردیم. آقای محمد بابائیان برنده پیکان صفر شدند. اما پیکانی در کار نبود. ۳۰۰ میلیون صرف انتخابات یک نفر کردیم که طرف مقابل ما آقای نصرت آبادی بود. ذبیح الله ابراهیمی کاندیدای حزب الله بود.

در درگیری با عبدالله نوری و مهاجرانی دفعه اول بلاقید از زندان آزاد شدم. دفعه دوم که وزارت اطلاعات که مرا دادگاه برد از روزنامه‌ها فهمیدم که به دو سال و نیم زندان و ۴۰ ضربه شلاق محکوم شده‌ام. بابک احمدی توی اعمال ماده مارا بیگناه شناخته در صورتی که به ما ابلاغ نشد. از روزنامه نشاط و جامعه و ایران فردا دو مرتبه آدینه و گردون و جامعه سالم شکایت کردم. در جریان ایران فردا آقای باهنر در تلفن به من گفت بیا دانشگاه امام جعفر صادق. حاج آقای به نام میرلوحی گفت ما از ایشان (عزت الله سبحانی) شکایت کردیم. منتهی شکایت حزب الله را لازم داریم. آقا هم شکایت کرده من فکر کردم مقام معظم رهبری شکایت کرده. گفت نه آقای مهدوی کنی. کاغذ ۱۳ صفحه‌ای را داد دست من و یک نامه‌ای برای آقای رازینی داد. و من به آقای رازینی دادم. آقای رازینی شکایت را که قرار بود من بخوانم تأیید کرد و گفت برو شعبه ۱۴۱۰. رفتم دفتر آقای مرتضوی طوری بود که

با آقای مرتضوی صمیمی شده بودیم به خانه و دفتر او رفت و آمد داشتیم.

پارسال که آقای یزدی راجع به مطبوعات صحبت کرده بود که مطبوعات مثل قارچ رشد می کند، به من گفت کجایی آقای ابراهیمی، ایام، ایام توست. گفتم انشاءالله با دو سه شکایت می آیم که از نشاط دوسه شکایت کردم. شکایت های مطبوعاتی از این طریق بود.

يك سري از هیأت منصفه به وجاهت قانونی ما اعتراض کرده بودند. گفتند مدعی العموم نمی تواند در دادگاه صحبت کند. با ستاد احیا با آقای زرگر هماهنگ شده بود به عنوان ضابط های قضائی ستاد امر به معروف و نهی از منکر از آن کانال آمدیم و از مطبوعات شکایت می کردیم.

آقای مرتضوی نمی داند از حزب الله بیرون آمده ام. به خواهر من زنگ زده بود که ابراهیمی کجاست و چرا از مطبوعات شکایت نمی کند. خیلی جالب است برای من، که آن بنده خدا از بیرون آمدن من چیزی نمی داند.

گزارش الشرق الاوسط درباره‌ی اظهارات منسوب به یکی از اعضای
گروه خشونت طلب

خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) - تهران

روزنامه الشرق الاوسط نشریه‌ی عربی زبان چاپ لندن
در شماره‌ی امروز خود با اشاره به يك نوار ضبط شده مطالبی
را به عنوان اعترافات امیرفرشاد ابراهیمی یکی از ضاربین
عبدالله نوری و عطاالله مهاجرانی در نماز جمعه تحت عنوان
ارتباط برخی از سران جناح خاص با گروه خشونت طلب به چاپ
رسانده است.

بنا بر این گزارش، ابراهیمی مدیر مسئول یکی از
روزنامه‌های عصر، نماینده‌ای از مجلس پنجم، دبیر کل یکی از
احزاب و یکی از خطبای دینی را به خط دهندگی این گروه متهم
کرده است.

وی همچنین از حضور گروه خود در جریان حمله به کوی
دانشگاه در تیرماه سال گذشته سخن گفته است.

ابراهیمی مدعی می‌شود که در جلساتی به همراه برخی
از چهره‌های تندرو جناحی خاص و سعید امامی حضور داشته
و در حین جلسات در خصوص از میان برداشتن محمدخانی،

عبدالله نوری، حجاریان و شیرین عبادی و ... گفتگوهائی صورت گرفته است.

الشرق الاوسط از زبان ابراهیمی اظهار می کند که چگونه پس از جنگ، او و تنی چند نظامیان گروهی را با هزینه یکی از مقامات عالیرتبه‌ی سیاسی وقت ایجاد می کنند که اهداف مشخص را دنبال می کند.

الشرق الاوسط از ابراهیمی به عنوان چهره‌ی اصول گرا یاد می کند که در نیمه راه متوجه فریب کاری همفکرانش شده و دریافته است بازیچه‌ی بازی‌های جناحی گردیده است و اکنون پشیمان از گذشته حاضر شده است تمامی اطلاعات و اسرار خود را در صورت محافظت از سوی وزارت کشور، اطلاعات و نهاد ریاست جمهوری فاش نماید.

وی همچنین ادعا کرده است که چگونه در جریان انتخابات مجلس پنجم برای این که تصویری امروزین و لیبرال از یکی از کاندیداهای خانم ارایه شود، مشاور یکی از خدمات شهری به او و دوستانش میلیون‌ها تومان پول می پردازند که به مراسم سخنرانی آن کاندیدا که با یکی از مقامات عالیرتبه سیاسی نیز نسبت داشت حمله کرده و تصاویر مونتاز شده وی را در حال دوچرخه سواری، اسکی روی آب و پاتیناژ، در مساجد نشان دهند تا جوانان و زنان به وی رغبت پیدا کرده و رأی بدهند.

واکنش‌ها بعد از انتشار سخنان امیرابراهیمی

اشاره : انتشار سخنان امیرفرشاد ابراهیمی از روی نوار ویدیوئی که به دست من رسید درالشرق الاوسط و کیهان لندن و به دنبال آن در بسیاری از رادیوهای خارج از کشور، سران مؤتلفه و جناح راست (حامیان انصار حزب الله) را آن‌چنان نگران کرد که بلافاصله واکنش‌های تنیدی از خود نشان دادند و سه روز بعد از چاپ دومین بخش از سخنان ابراهیمی (یکی از اعضای مؤسس انصار حزب الله و دبیر اتحادیه دانشجویان حزب الله) او به اتفاق دوستش کیانوش مظفری دستگیر شد.

روزنامه رسالت روز پنجشنبه ۱۹ خرداد برابر با ۸ ژوئن ۲۰۰۰ چنین نوشت :

نگاهی به وقایع چندساله اخیر نشان‌دهنده آن است که در دریای اتفاقات سیاسی کشور، هرچند گاه یکبار جزیره‌ای از ابهامات سر بر می‌آوری که چند مدتی ذهن و دل مسئولان و مردم را به خود مشغول می‌دارد.

اگر روند پیدایش این جزیره‌های ابهام آباد را بنگریم در می‌یابیم که به دلیل تعلل و کوتاهی مسئولان ذریبط اکنون این جزیره‌های متفرق به مجمع الجزایری خوفناک مبدل شده است که هریکشی از آن گوشه‌ای از اعتبار و حیثیت نظام را مخدوش ساخته است.

يك زمان تمام تمامی اندیشه‌ها به دنبال پرونده «قتل‌های زنجیره‌ای» روان می‌شود و مدتی بعد ابهامات «کوی دانشگاه» سپس «ترور حجاریان» آنگاه زنجیره‌های عملیاتی باند مخوف نوارسازان، پروژه نوار تهدید احمدی نسبت به حجاریان را تدارک می‌بیند، آنگاه که جعلی بودن آشکار می‌گردد فرشاد ابراهیمی در نقش مرد اول سناریویی سیاسی تخیلی قرار می‌گیرد و چهره‌های نظام را از دم تیغ اتهامات کاذب می‌گذراند آنگاه نوار ویدیویی که جذابیتی ایجاد نکرده است در هیئتی جدید با مونتاژ صحنه‌ای درگیری به فیلمی حادثه‌ای مبدل می‌گردد.

دست پنهان تشکیلاتی مافیائی توزیع آن را به عهده می‌گیرد تبلیغات خارجی آن را هم شرق الاوسط و نوری زاده یارغار سرویس‌های جاسوسی برعهده می‌گیرد. در همین حال ناگهان این داستان را با چهره‌های مشکوک و جعلی دیگری چون احمد بهبهانی گره می‌زنند تا لااقل در عرصه عمل منفعتی را جلب نمایند و آن اعمال فشار برروی نظام به نفع جاسوسان اسرائیلی است و در این میانه اگر جناح‌ها هم به جان هم افتادند چه بهتر. جریان شوم در این وسط شادی‌ها خواهد کرد و باز هم مدتی در این مجمع الجزایر ابهام، در فضای غبارآلود شك و گمان حیران و متعجب گرفتار می‌شوند.

به راستی آیا شناسائی عوامل اجرایی این توطئه تا این حد دشوار است؟

چرا نهادهای ذریبط با استراتژی شفافیت حلقه‌های این زنجیره خطرناک را از هم نمی‌گسلند؟ آیا کشف مثلث شوم نشریه انگلیس‌گرای شرق الاوسط و نوری زاده (عامل انگلیسی) باند مخوف «نوارسازان» و کارشناسان ابهام‌آفرینی و جنگ روانی برای مسئولان قضایی و اطلاعاتی غیرممکن است؟

آیا از همین سرنخ به دست آمده، یعنی فرشاد ابراهیمی که در دسترس است، نمی‌توان به درون قلعه هزارتوی باند «نوارسازان» وارد شد و ابهام‌آفرینان ضد مردمی را از اتاق‌های تاریک و پنهانشان بیرون کشید؟ بدون شك این کار شدنی ولی عزمی استوار و قلبی روشن برای شکافتن پرده وهم و فریب

شب پرستان دارد.

رسالت، قصد آن دارد که بستری آماده برای مسئولان حق طلب آماده سازد. لذا پرده دوم بازی «نوارسازان» را کنار می زند اینک داستان خیالی اعترافات براساس قرائت انگلیسی ...

ابعاد تازه ای از يك توطئه :

در روز سه شنبه ۱۷ خرداد، روزنامه رسالت به دلیل وظیفه اطلاع رسانی و درچارچوب رویکرد شفاف سازی نسبت به افشای بخشی از يك توطئه از سوی دست های پنهان آشوب آفرین اقدام کرد. در آن نوشته از جدیدترین پروژه باند مافیائی و مخوف نوارسازان پرده برداشتیم و اشاره کردیم که دست های نامریی درصدد وارد کردن اتهام به چهره ها و نهادهای معتبر سیاسی با هدف پرداخت کمترین هزینه دريك اقدام غیراخلاقی از طریق ساخت و تولید نوارهای پردازش شده طبق يك سناریوی شوم هستند. در مدت زمان کوتاه پس از چاپ تحلیل خبری مذکور، اطلاعات جدیدی از این حرکت مرموز منتشر شده است که قابل توجه و پیگیری است. نخست آن که براساس اطلاعات به دست آمده، که صحت یا سقم آن باید از سوی مقامات قضائی و اطلاعاتی کشور مورد بررسی قرار گیرد فیلم مصاحبه فرشاد ابراهیمی با اضافاتی نظیر صحنه هایی درگیری دانشجویی و ... در خیابان ها مونتاژ شده و با کارگردانی فردی مجهول الهویه به نام حاج ابراهیم در حال تکثیر

و توزیع است. ثانیاً روزنامه عربی زبان لندن، یعنی الشرق الاوسط که وظیفه داستان سرایی های اختلاف افکن را از طرف خط انگلیس برعهده دارد در جدیدترین اقدام خود متن بخش هایی از مصاحبه فرشاد ابراهیمی را منتشر ساخته است که به هیچ وجه در نوار توزیع شده در تهران نیست. به عبارت بهتر، گویا متن اصلی و کامل سناریویی که فرشاد ابراهیمی میبایست برپایه آن نقش خود را بازی کند، در دست مثلث انگلیسی ها و روزنامه الشرق الاوسط و نوری زاده قرار دارد.

همین امر نشان دهنده ساخته و پرداخته شدن این سناریو، یعنی اعترافات فرشاد ابراهیمی، توسط يك باند مافیائی و مخوف متصل با بیگانگان است و به عبارت بهتر، سرپلی های خط انگلیس در ایران که روی بستر ابهام و شایعه درصدد تخریب چهره های سیاسی و انقلابی هستند در اقدامی هماهنگ به این عمل دست یازیده اند، دلیل روشن آن هم این است که متن مصاحبه کامل در دست بیگانگان و متن ناقص آن در ایران توزیع شده است.

نسخه انگلیسی سناریوی اعترافات فرشاد ابراهیمی رسید آن چه که از مقایسه متن جدید شرق الاوسط و نوار موجود به دست می آید آن است که طراحان و کارگردانان پروژه سعی دارند با ارزیابی واکنش های افکار عمومی در قبال مطالب طرح شده در این نوار به مرور داستان را به گونه ای کم، زیاد و حک

و اصلاح کنند که حداکثر پذیرش را از سوی افکار عمومی بیابد. آنان با توجه به واکنش منفی افکار عمومی نسبت به نقشی که درسنازیوی اول تصویر شده بود و غیرقابل پذیرش دانستن آن از سوی اذهان سیاسی، با انجام اصلاحاتی سعی کرده‌اند که در داستان جدید لبه تیغ حملات را از سطوح عالیه برگردانده و در مقابل نام‌های جدیدی را بر تعداد نقش‌های منفی بیافزایند.

این نکته که سرخ پروژه «نوارسازان» در خارج از کشور و به ویژه انگلیس است و مباشران آن‌ها در ایران به خدمات صادقانه!! خود همچنان ادامه می‌دهند به خودی خود دارای معانی بسیاری است که مسلماً صاحب‌نظران دقیق نادیده نخواهند گرفت.

سنگ اندازی با چشمان بسته

اما در قرائت انگلیسی نوارفرشاد ابراهیمی نکات جدیدی هست که دایره اتهامات را به اشخاص و موضوعات جدید می‌کشاند. رسالت نیز به اقتضای سیاست شفافیت‌سازی خود طی تماس‌هایی بخشی از این اتهامات را با واقعیت روبرو ساخت و کذب آن‌ها به وضوح آشکار گشت. از این رو شایسته است پاره‌ای از این ادعارا که پس از تماس با افراد ذیربط صراحتاً تکذیب شد برای اطلاع خوانندگان محترم و شفافیت بیشتر فضای سیاسی ارابه دهیم.

۱ - در نسخه دوم گفته‌های ابراهیمی که شرق الاوسط

آن را نقل کرده است آمده است :

«جلسات ما در آن زمان بارهبران گروه‌های راست‌گرای مخالف خاتمی و اصلاحات بود و همچنین با برخی اعضای کارگزاران مانند مرعشی و افرادی مانند بادامچیان و مهدوی کنی رهبر جامعه روحانیت مبارزه به طور منظم برگزار می‌شد و هربار ما دستورالعمل‌های جدیدی برای ایجاد نا آرامی و برهم زدن اوضاع سیاسی و امنیتی دریافت می‌کردیم»

در پی وارد کردن این اتهامات با آقای بادامچیان تماسی حاصل شد و نامبرده شدیداً ضمن رد این اتهام اعلام داشت اصولاً هیچ شناسائی یا ارتباطی با فردی به نام فرشاد ابراهیمی نداشته و ندارد. از سوی دیگر آقای میرلوحی مسئول روابط عمومی دانشگاه امام صادق نیز از سوی آیت‌الله مهدوی کنی، هرگونه آشنایی یا برقراری جلسه آقای مهدوی کنی با فردی به نام فرشاد ابراهیمی را تکذیب کرد.

در تماس با آقای حسین مرعشی قائم مقام حزب کارگزاران سازندگی نیز نامبرده ضمن تکذیب شدید ادعاهای روزنامه شرق الاوسط و فرشاد ابراهیمی اعلام کرد، شکایتی از سوی دفتر حقوقی حزب کارگزاران در این ارتباط در حال تنظیم است و به زودی تقدیم مراجع قضائی خواهد شد.

۲ - در گزارش شرق الاوسط آمده است: «آقای امانی از رهبران گروه مؤتلفه همیشه از مامی خواست که شعار مرگ بر منتظری بدهیم»

برای کشف صحت یا کذب این ادعا با آقای محمدعلی امانی دبیر جمعیت مؤتلفه اسلامی تماس حاصل شد و نامبرده ضمن تکذیب شدید این خبر اعلام داشت که نه تنها نامبرده را نمی شناسد بلکه اصولاً برخوردهایی مشابه آنچه که در این ادعا مطرح شده است مورد قبول و پذیرش وی نمی باشد.

۳ - در بخش دیگری از ادعاهای ابراهیمی آمده است: «کمک های مالی از جانب عسکراولادی و مهندس باهنر و مرتضی نبوی مدیر رسالت می آمد»

در این مورد نیز آقای عسکراولادی ضمن دروغ دانستن اصل موضوع قبلاً موضع صریحی را اتخاذ کرده و خواهان پیگیری ادعاها و اتهامات ابراهیمی و کشف دست های پنهان پشت این سناریو شده بود که متن کامل سخنان وی در روزنامه رسالت دیروز درج نمودیم.

آقای مهندس باهنر، عضو شورای مرکزی جامعه اسلامی مهندسین هم ضمن مضحك دانستن ادعای ابراهیمی، هرگونه دیدار، گفتگو با کمک مالی به فرد سازمانی این چنین را تکذیب نمود و خواهان پیگیری این اتهامات تا آشکار شدن پشتوانه های سیاسی و اجرایی پنهان در پشت پرده های پروژه دروغ پراکنی ابراهیمی شد.

مهندس مرتضی نبوی بارد شدید ادعاهای ابراهیمی اعلام کرد شکایتی رسمی در این مورد تنظیم و به مراجع قضائی تسلیم شده است و روزنامه رسالت نیز این جریان را تا کشف